



## نمودگردانی در زبان فارسی: رویکردی مشخصه بنیان

رحمان ویسی حصار<sup>۱</sup>

### چکیده

جستار حاضر به پدیدار نمودگردانی در زبان فارسی می‌پردازد\*. در این راستا تعامل معناشناختی قیده‌های زمانی (تکمیلی، تداومی، بسامدی و تعیین‌گر)، نمودهای دستوری (کامل و ناقص) و زمان دستوری با پنج طبقه نمودی افعال در سطح جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج تحقیق روشن می‌سازد که پدیدار نمودگردانی به دلیل تعارض معناشناختی میان مشخصه‌های عملگرهای جمله (قید، زمان و نمودهای دستوری) و ویژگی‌های نمودی افعال پدیدار می‌شود. در واقع تحمیل و نمودگردانی برای رفع این تعارض متحقق می‌گردد. در این مقاله تمام موارد نمودگردانی ناشی از ترکیب افعال و عملگرهای جمله بررسی شده، و ترکیب نحوی مشخصه‌های آنها به صورت صوری ترسیم می‌گردد. در نهایت قواعد کلی مربوط به انواع تحمیل در زبان فارسی پیشنهاد می‌گردد. قواعد پیشنهادی توانایی پیش‌بینی هر گونه نمودگردانی را در بافت‌های متفاوت نحوی دارند. در پایان نیز قاعده‌ی مربوط به دامنه‌ی عملگرهای جمله در فرآیند تعیین نمود نهایی جمله در زبان فارسی ارائه خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** نمود، قید، نمود دستوری، زمان، نمودگردانی

\*. علائم اختصاری مورد استفاده در این مقاله عبارتند از: V (فعل)، Dyn (پویایی)، Dur (تداومی)، Adv (قید)، +/- Telic، +/- count (تمام‌پذیر)، +/- اسم قابل شمارش)، Dv (فعل اشتقاقی)، IMP (نمود ناقص)، PRES (زمان حال)، PAS (زمان گذشته).

✉ veisirahman@yahoo.com

۱- استادیار زبانشناسی دانشگاه کردستان

## مقدمه

نمود (aspect) و زمان دستوری (tense) دو مقوله‌ای هستند که اطلاعات مربوط به محتوای زمانی یک گزاره را نشان می‌دهند. در واقع زمان دستوری، موقعیت زمانی<sup>۱</sup> یک رخداد را بر حسب لحظه سخن گفتن (حال) تعیین می‌کند. بدین شیوه که اگر رخداد بر روی محور زمان قبل از نقطه گفتار و یا بعد از آن باشد زمان دستوری به ترتیب گذشته و یا آینده خواهد بود. بدیهی است که اگر نقطه گفتار و نقطه رخداد با هم منطبق باشند، زمان جمله زمان حال خواهد بود (ریشنباخ<sup>۲</sup>، ۱۹۴۷؛ کامری<sup>۳</sup>، ۱۹۸۵؛ کلین<sup>۴</sup>، ۱۹۹۴). اما بر خلاف زمان دستوری، نمود به زمان بیرونی و بافتی (موقعیت‌یابی زمانی یک رخداد بر حسب لحظه حال) اشاره ندارد، بلکه نمود زمان درونی یک رخداد را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر نمود هر فعل بیانگر شیوه تجلی و تحقق یک رخداد خاص است. در واقع نمود به عناصر درونی ساختار یک رخداد (اول، وسط و پایان؛ تداوم داشتن یا فقدان تداوم؛ نتیجه داشتن و یا فاقد نتیجه محصل) اشاره دارد (وندلر<sup>۵</sup>، ۱۹۶۷؛ کامری، ۱۹۷۶؛ اسمیت<sup>۶</sup>، ۱۹۹۷؛ فراولی<sup>۷</sup>، ۱۹۹۹؛ ۲۹۴). این تعریف بیانگر این نکته است که هر فعل مستقل از بافت گفتار حاوی برخی ویژگی‌های ذاتی و درونی است که ساختار رخدادی و زمان درونی یک فعل را تشکیل می‌دهد. این ویژگی‌های درونی عبارتند از: +/− پویایی (dynamic)، +/− تداوم (duration) و +/− اتمام‌پذیری (telic). در واقع این خصیصه‌ها نشان می‌دهند که آیا رخداد موردنظر پویا بوده (دویدن) و یا فاقد پویایی (دوست داشتن) است. آیا رخداد مورد بحث متداوم بوده (قدم زدن) و یا لحظه‌ای و نامتداوم است (چشمک زدن). در نهایت آنها نشان می‌دهند که آیا رخداد مورد اشاره اتمام‌پذیر و غایتمند هست (ساختن خانه) و یا غیر اتمام‌پذیر (قدم زدن) می‌باشد. تمام رخدادها بر حسب این ویژگی‌های درونی به پنج گروه اصلی طبقه‌بندی می‌گردند:

۱. او ورزش کردن را دوست دارد. {ایستا (stative) : −پویایی، +تداوم، −اتمام‌پذیر}
۲. او در پارک قدم می‌زند. {فعالیتی (activity) : +پویایی، +تداوم، −اتمام‌پذیر}
۳. او نقاشی را کشید. {تحقق (accomplishment) : +پویایی، +تداوم، +اتمام‌پذیر}
۴. او کتاب را پیدا کرد. {دستاوردی (achievement) : +پویایی، −تداوم، +اتمام‌پذیر}
۵. او چشمک زد. {لمحه‌ای (semelfactive) : +پویایی، −تداوم، −اتمام‌پذیر}

چگونگی ترکیب این ویژگی‌های ذاتی در یک فعل طبقه‌ی نمودی هر فعل را معین می‌کند. اما باید متذکر شد که چنین خوانشی از نمود تنها در سطح واژگانی صادق بوده، و زمانی که فعل را در جمله و در حین ترکیب با عناصر دیگر در نظر بگیریم، تعیین ماهیت نمودی افعال بسیار پیچیده‌تر خواهد بود. در واقع نمود واژگانی

---

1. temporal location  
 2. Reichenbach, H.  
 3. Comrie, B.  
 4. Klein, W.  
 5. Vendler, Z.  
 6. Smith, C.  
 7. Frawley, W.

هر فعل ممکن است متأثر از آن ساختار نحوی‌ای که در آن ظاهر می‌شود، تغییرات چشمگیری را متحمل شود. به عبارت دیگر عناصر پیرامونی یک فعل در جمله می‌تواند ماهیت نمود واژگانی آن فعل را تغییر دهد. مثال‌های زیر این نکته را به خوبی نشان می‌دهند:

۶. او در مدرسه قدم زد.

۷. او به سمت مدرسه قدم زد.

۸. او چشمک زد.

۹. او به مدت یک دقیقه چشمک زد.

هر دو جمله شماره ۶ و ۷ حاوی یک فعل یکسان (با نمود واژگانی فعلیتی) هستند؛ اما فعل فعلیتی در جمله ۷ متأثر از عبارت حرف اضافه‌ای تبدیل به یک رخداد تحقیقی (با نقطه‌ی پایان) شده است. همین‌طور در جمله ۹ نیز می‌بینیم که ترکیب یک قید تداومی با یک فعل لحظه‌ای (لمحه‌ای)، نمود لمحهای فعل را به نمود فعلیتی تکراری بدل ساخته است. لذا بر حسب این واقعیت می‌توان نتیجه گرفت که نمود هر فعل در جمله به شدت متأثر از ترکیب و محاسبات دستوری است (نگاه کنید به ورکول<sup>۱</sup>، ۱۹۹۳؛ دیسوارت<sup>۲</sup>، و ورکول، ۱۹۹۹). به عبارت دیگر، نمود هر فعل می‌تواند در سطح جمله متأثر از ساختار موضوعی، قیده‌های زمانی، نمودهای دستوری و زمان دستوری تغییرات و دگرگونی‌هایی را پذیرا شود (اسمیت، ۱۹۹۷؛ دیسوارت، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲).

بر این اساس هر فعل با نمود واژگانی خاص ممکن است در ترکیب با عناصر متفاوت در جمله دچار نمودگردانی شود. در این حالت است که پدیدار تحمیل (coercion) و یا نمودگردانی (aspect shifting) مطرح می‌شود. در واقع نمودگردانی و یا تحمیل به این امر اشاره دارد که ماهیت نمودی هر فعل متأثر از ویژگی‌های معناشناختی عناصر مجاور در جمله احیاناً دچار دگرگونی می‌شود. این دگرگونی بدون شک برای ایجاد نوعی هماهنگی معناشناختی بین نمود واژگانی فعل و جنبه‌های معناشناختی دیگر عناصر حاضر در جمله است. پدیدار تحمیل از موضوعات بسیار مهم در زبان‌شناسی معاصر است که در چهارچوب‌های نظری متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است (پوستیوسکی<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵؛ دووتی<sup>۴</sup>، ۱۹۷۹؛ مایکائلیس<sup>۵</sup>، ۲۰۰۴؛ ورکول، ۱۹۷۲، ۲۰۰۵؛ کورتس-رودریگز<sup>۶</sup>، ۲۰۱۴؛ لنگاکر<sup>۷</sup>، ۱۹۸۲، ۲۰۰۸؛ ۱۴۸-۱۵۱)، اما تاکنون تحقیق درخوری در این حوزه در زبان فارسی انجام نگرفته است. عمده تحقیقات انجام شده در زبان فارسی مربوط به طبقه‌بندی و سنخ‌شناسی نمودهای واژگانی افعال، نمودهای دستوری (از قبیل پیشوند می) و یا همکردهای فازنما است (بنگرید به: نغزگوی کهن، ۱۳۸۹؛ چراغی و کریمی دوستان، ۱۳۹۲؛ دستلان و دیگران، ۱۳۹۳؛ رضایی،

1. Verkuyl, H.
2. De-Swart, H.
3. Pustejovsky, J.
4. Dowty, D.
5. Michaelis, L.
6. Cortés-Rodriguez, F.
7. Langacker, R.

۱۳۹۱؛ حجت الله طالقانی، ۲۰۰۸). اما شاید مهمترین خلا پژوهشی در این باب به بحث نمودگردانی و عناصر محرک تحمیل در جمله باز می‌گردد. تحقیق حاضر در این راستا تلاش می‌کند تا پدیدار نمودگردانی و عوامل پدیدآورنده آن را در زبان فارسی تبیین و توصیف کند. در این راستا ما سعی می‌کنیم نقش برخی از قیده‌ها، زمان دستوری و نمودهای دستوری را در پدیدآوردن نمودگردانی افعال روشن سازیم. بدون شک عناصر دیگری نیز در نمودگردانی افعال تأثیر دارند که در محدوده مقاله حاضر نمی‌گنجد.

در این راستا مقاله حاضر در بخش دوم مبانی نظری مربوط به نمودگردانی را ارائه می‌دهد. اصل بنیادی مورد استفاده در این مقاله قاعده آلفا (اسمیت، ۱۹۹۷) است که تعامل پویای ویژگی‌های نمودی افعال را با خصائص معنایی عملگرهای جمله تبیین می‌کند. بخش سوم به رابطه میان افعال گوناگون با قیده‌های متفاوت در سطح جمله پرداخته، و انواع نمودگردانی منتج از این روابط را تشریح می‌کند. در این بخش قواعد صوری مربوط به انواع متفاوت نمودگردانی پیشنهاد می‌گردد. همچنین بخش چهارم به تعامل میان خصائص نمودی افعال و نمودهای دستوری در سطح جمله پرداخته و قواعد نمودگردانی مربوط به ترکیب نمودهای دستوری با پنج گونه نمود واژگانی را تشریح می‌کند. در فصل پنجم انواع نمودگردانی ناشی از زمان دستوری (گذشته و حال) تحلیل و تبیین می‌شود، و همچنین سلسه مراتب مربوط به دامنه و حاکمیت عملگرهای نمود در سطح جمله مبتنی بر یافته‌های تحقیق در این بخش پیشنهاد می‌گردد. در نهایت در فصل شش نتایج تحقیق به صورت خلاصه ارائه می‌گردد.

### مبانی نظری: نمودگردانی از منظری مشخصه بنیان<sup>۱</sup>

نمودگردانی به تغییر و بازتفسیر نمود یک فعل در بافت جمله اشاره دارد (پوستیوسکی، ۱۹۹۵). در واقع زمانی که تعارض و تباینی بین ویژگی‌های معناشناختی یک نمود واژگانی (فعل) و دیگر عناصر حاضر در یک جمله پدید می‌آید، ماهیت نمودی فعل مورد نظر برای رفع این تعارض معنایی دستخوش تغییر خواهد شد. بدیهی است که اگر تجانس معناشناختی کامل بین عناصر حاضر در جمله وجود داشته باشد، نیازی به تحمیل نیز نخواهد بود. ماهیت نمودی یک رخداد می‌تواند متأثر از عناصر حاضر در جمله (قید، ساختار موضوعی و زمان دستوری) تغییراتی را بپذیرد. دیسورات (۱۹۹۸: ۷) این امر را به مثابه‌ی مغایرت معنایی میان الزامات معناشناختی یک عملگر گزاره (operator) (مانند وند استمراری، قیود استمراری و یا زمان دستوری) و ساختار رخدادی یک گزاره (نمود واژگانی فعل) تعریف می‌کند. با توجه به چنین مغایرت معناشناختی، معنای نمودی فعل برای هماهنگی با دیگر عملگرهای منطقی گزاره دچار تغییر می‌شود. برای مثال وند استمراری ing به‌عنوان یک عملگر این نکته را ملزم می‌سازد که درونداد آن (گزاره‌ای که تحت دامنه‌ی آن قرار می‌گیرد) یک موقعیت پویا باشد. اما در صورتی که این عملگر با یک فعل ایستا ترکیب شود، نوعی تعارض

1. feature-based perspective

معناشناختی در این ترکیب به وجود خواهد آمد. لذا برای رفع این تعارض، معنای نمودی فعل ایستا به پویا تبدیل خواهد شد. به عبارت دیگر فعل ایستا به رخدادی (مثال ۱۰ و ۱۱) تبدیل می‌شود:

10. Peter is believing in ghosts these days.

پیتر این روزها (دارد) به (وجود) ارواح ایمان می‌آورد.

11. Susan is liking this play a great deal.

سوزان (دارد) از این نمایش (تئاتر) خیلی خوشش می‌آید.

اسمیت (۱۹۹۷: ۴۸) پدیده تحمیل را تحت عنوان نمودگردانی (aspectual type shifting) تعریف می‌کند. او این پدیدار را با توجه به تعامل میان خصائص و ویژگی‌های افعال و دیگر عناصر حاضر در جمله تبیین می‌کند. همان‌گونه که در بخش قبل ذکر شد ساختار رخدادی هر فعل از سه مشخصه بنیادی +/ - پویایی، +/ - تدوام و +/ - اتمام‌پذیری تشکیل شده است. فعال شدن هر کدام از ارزش‌های مثبت و منفی برای هر مشخصه ساختار رخدادی یک فعل را مشخص می‌سازد. اما گاهی بین مشخصه‌های درونی افعال و ویژگی‌های معنایی عناصر دیگر در جمله ناهماهنگی‌هایی پدید می‌آید. این مغایرت معناشناختی باعث تغییر در ماهیت نمودی رخدادهای (فعل) در جمله می‌شود (همان: ۵۳). در واقع به اعتقاد اسمیت این ناهمگونی بین مشخصه‌های معنایی فعل و دیگر عناصر حاضر در جمله است که نمودگردانی را تحریک کرده و ساختارهای اشتقاقی نمود را پدیدار می‌سازد. برای مثال در جمله‌ی ۱۳ مشاهده می‌کنیم که یک رخداد لحظه‌ای (فعل لمحهای) در زبان انگلیسی در حضور یک قید تداومی دچار نمودگردانی (فعالیتی تکراری) شده است. این امر به دلیل مغایرت معنایی میان خصلت لحظه‌ای رخداد و ویژگی تداومی قید رخ داده است.

12. He coughed.

او سرفه کرد.

13. He coughed for an hour.

او تا یک ساعت سرفه کرد.

اگر در زبان به پنج نمود واژگانی مشخص (فعالیتی، تحقیقی، دستاوردی، لمحهای و ایستا) قائل باشیم، هر کدام از این نموده‌ها در ساختار ترکیبی جمله تغییرات و اصلاحاتی را به دلیل حضور عناصر دیگر (قید، زمان و ساختار موضوعی) می‌پذیرند. در مثال‌های زیر فرایند ترکیب مشخصه‌های نمودی فعل را با دیگر عناصر جمله می‌بینیم.

14. Mary coughed for an hour:

مری تا یک ساعت سرفه کرد.

$v (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, -\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Dur}) \longrightarrow \text{derived } v (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur})$

در فرمول فوق می‌بینیم که حضور خصیصه تداومی قید با ویژگی لحظه‌ای فعل در تعارض قرار گرفته، و در نتیجه فعلی با نمود اشتقاقی (فعالیتی تکراری) پدید آمده است که تداوم دارد. همان‌گونه که از مثال فوق مشخص است، فعل سرفه کردن خود به صورت واژگانی حاوی ویژگی‌های پویا بودن، ناتداومی بودن، و

غیراتمام‌پذیر بودن است. اما این خصائص ذاتی در مجاورت یک عنصر خارجی (قید تداومی) دستخوش تغییر شده، و لذا نمود نهایی فعل تغییر کرده است. در زیر نیز دو مثال دیگر را مشاهده می‌کنیم که بیانگر تعارض میان خصلت اتمام‌پذیری فعل و ویژگی نامشخص بودن و غیرقابل شمارش بودن قمر درونی است. چنین تعارضی باعث می‌شود که فعل تحققی در مثال ۱۶ به رخداد فعالیتی بدل شود:

15. The child builds a house.

بچه یک خانه می‌سازد.

NP (+Count) + v (+Telic) + NP (+Count) → derived verb (+Telic)

16. The child builds houses.

بچه خانه(هایی) می‌سازد.

NP (+Count) + V (+ Telic) + NP (-Count) → derived verb (-Telic)

در واقع هر رخداد تحققی به یک موضوع مشخص و قابل شمارش نیاز دارد تا خصلت اتمام‌پذیری و غایت‌مندی آن بر روی آن موضوع اعمال شود. در غیر این صورت اگر رخداد موضوع مشخصی را به‌عنوان مصداق غایت پیدا نکند، فعل به فعالیتی بدل می‌شود (مثال ۱۶). اسمیت (همان: ۵۶) پس از بررسی تأثیر انواع عناصر جمله بر تعیین ماهیت نمودی فعل قاعدهٔ آلفا را به‌صورت زیر مطرح می‌کند.

17. verb constellation [a,b, fα] + [fβ] → derived verb constellation [a, b, fβ]

این قاعده به این امر اشاره دارد که یک فعل با ساختار موضوعی خاص و با نمود آلفا می‌تواند با عنصری ثانوی با نمود بتا ترکیب شود. اما در نهایت این عنصر خارجی است که نمود نهایی جمله را تعیین خواهد کرد. به عبارت دیگر نمود قید، زمان و افزوده‌ها بر نمود فعل غلبه داشته، و آنها با مشارکت در ترکیب معنایی جمله نمود نهایی را تعیین می‌کنند. برای مثال در جمله‌ی شماره‌ی ۱۴ ویژگی تداومی قید (به‌عنوان عنصری ثانوی) بر ویژگی غیرتداومی بودن فعل لمحهای اثر گذشته، و همین امر باعث شده که نمود نهایی فعل در جمله به صورت فعالیتی تکراری پدیدار شده است. اسمیت اصل نمودگردانی را اصل غلبهٔ عنصر بیرونی (principle of external override) می‌نامد (همان: ۵۳). بر طبق این اصل همیشه نقش عناصر بیرون از منظومه‌ی فعلی در تعیین نهایی نمود جمله تعیین کننده است. بر این اساس همیشه ارزش نمودی قیود، زمان و نمودهای دستوری در جمله بر ارزش نمودی افعال غلبه دارد.

بر این اساس مبنای روش‌شناختی این تحقیق در بررسی تحمیل نمود در زبان فارسی بر اساس قاعده‌ی آلفا خواهد بود. به اعتقاد اسمیت (۱۹۹۷) عناصر زیادی از جمله تکواژهای فراواژگانی (super-lexical morphemes)، قیده‌های زمانی و مکانی، زمان و نمودهای دستوری (کامل و ناقص) می‌توانند عامل تحمیل نمودی در یک زبان باشند. در این راستا، جستار حاضر در تلاش است تا اصلی‌ترین عوامل تحمیل نمود را در زبان فارسی واکاوی کند. اما این جستار محدودهٔ کار خود را به نمودگردانی ناشی از قیده‌ها، نمودهای دستوری

و زمان دستوری محدود خواهد کرد. در واقع ما تلاش خواهیم کرد که شیوه‌هایی را که در آن نمود افعال (در پنج طبقه‌ی خاص) در تعامل با این سه گروه از عناصر دستخوش تغییر می‌شوند را تبیین کنیم. در پایان باید متذکر شد که داده‌های تحقیق حاضر مستخرج از مکالمات واقعی روزمره، مصاحبه با گویشوران زبان فارسی و همچنین برگرفته از شم نگارنده هستند. برای دستیابی به مجموعه‌ای از داده‌های مناسب که منعکس کننده نظام نمود در زبان فارسی باشد، به پیروی از موئین<sup>۱</sup> و ایستدمن<sup>۲</sup> (۱۹۸۸) تمام ترکیب‌های ممکن (اگر چه حتی نامحتمل) عملگرهای جمله را با پنج طبقه از نمودهای واژگانی در نظر گرفتیم. بدیهی است که برخی از این ترکیبات آن‌چنان نشاندار و حاشیه‌ای بودند که شاهدهی برای آنها در زبان روزمره‌ی فارسی مشاهده نشد. در این موارد نگارنده در ابتدا نشاننداری این ترکیب‌ها را متذکر شده، و سپس شرایط بافتی مقتضی برای معناداری این جملات را تشریح کرده است. در کل می‌توان گفت که داده‌ها از زبان روزمره و از شم نگارنده استخراج شده‌اند.

### قید زمانی و نمودگردانی

قیدهایی که در تعیین ماهیت زمانی فعل و جمله نقش ایفا می‌کنند به چهار گروه طبقه‌بندی می‌شوند (اسمیت، ۱۹۹۷: ۱۱۲؛ کلین، ۱۹۹۴: ۱۴۹): قیدهایی تعیین‌گر (locating adverbs) (در ظاهر، قبل از اسفند)، قیدهایی تداومی (durative adverbs) (به مدت یک ساعت، از یک تا چهار)، قیدهایی تکمیلی (completive adverbs) (در یک ساعت) و قیدهایی بسامدی (frequency adverbs) (اغلب، سه بار در روز). قیدهایی تعیین‌گر نقش نقطه ارجاع زمانی را برای موقعیت یا رخداد بازی می‌کنند. قیدهایی تداومی بازه زمانی موقعیت را مشخص می‌سازند. همچنین قیدهایی تکمیلی نقطه‌ی پایان، تحول و اتمام‌پذیری رخداد را نشان می‌دهند. قیدهایی بسامدی نیز ماهیت زمانی کل موقعیت را با توجه به تکرار آن در محور زمان نشان می‌دهند. این قیدها در کنار عنصر زمان دستوری می‌توانند رابطه بین زمان گفتار، زمان موقعیت و زمان ارجاع را روشن سازند. این قیدها تأثیرات معنایی بسیار قابل توجهی بر تعیین هویت نمودی افعال در جمله دارند. در بسیاری از موارد این قیدها هستند که عامل تغییر و تحمیل نمودی در جمله می‌شوند. به اعتقاد دیسوارت (۱۹۹۸: ۳۵۶) این قیدها به ماهیت نمودی افعال حاضر در جمله بسیار حساس بوده، و اغلب زمانی که با رخدادی ترکیب می‌شوند پدیدار تحمیل را ایجاد می‌کنند. حال با توجه به این مقدمه به بررسی تعامل این قیدها با افعال متفاوت در سطح جمله می‌پردازیم. قبل از بررسی و تحلیل، ذکر این نکته ضروری است که در این بخش تمام مثال‌های این جستار در زمان گذشته خواهد بود، زیرا که زمان گذشته (بر خلاف زمان حال) عامل هیچ‌گونه تحمیل و نمودگردانی نیست (بایبی<sup>۳</sup> و دیگران، ۱۹۹۴). به همین دلیل زمان گذشته شرایط خنثایی را پدید می‌آورد که در آن می‌توان به بررسی تعامل نمودی افعال و قیدها پرداخت. همین‌طور باید

1. Moen, M.
2. Steedman, M.
3. Bybee

متذکر شد که این مقاله تنها برخی از قیدهای پرکاربرد را مورد بررسی قرار می‌دهد و بررسی تمام قیدهای زمان فارسی فراتر از محدوده‌ی این مقاله است.

پیش از بررسی موردی قیدها، ذکر تفاوتی بنیادی میان قیدهای تکمیلی و تداومی از اهمیت بسزایی برخوردار است. قید تداومی تداوم و جریان رخداد را نشان می‌دهد بدون آنکه به نتیجه، پایان و غایت آن توجهی نشان دهد. همین‌طور این قید به علت نادیده گرفتن نتیجه و پایان، یک بازه زمانی همگن و غیر انباشتی را مفهوم‌پردازی می‌کند. در واقع آنات زمانی مورد اشاره در این قید هیچ تحول و انباشت خاصی را نشان نمی‌دهند. بر خلاف این امر، قیدهای تکمیلی به یک گستره زمانی ناهمگن و متحولی اشاره دارند که در نهایت منجر به یک نتیجه و غایت خاصی می‌شود. بدیهی است که گستره زمانی همگن قیدهای تداومی سنخیت زیادی با رخدادهای غیراتمام‌پذیر داشته، و همین‌طور گستره زمانی ناهمگن و تحول بنیاد قیدهای تکمیلی نیز با رخدادهای نتیجه‌مند و اتمام‌پذیر هماهنگی دارد. با نظر به این مقدمه در ادامه به تعامل این قیدها با انواع افعال می‌پردازیم:

۱۸. من به مدت دو ساعت قدم زدم.

۱۹. من به مدت دو ماه آن خانه را ساختم.

۲۰. من به مدت دو ساعت بازی را بردم.

۲۱. من به مدت دو ساعت چشمک زدم.

۲۲. من به مدت دو سال او را دوست داشتم.

در جمله ۱۸ شاهد یک فعل فعالیتی (قدم زدن) هستیم که دارای ویژگی‌های (تداومی، پویایی و غیراتمام‌پذیر) است. این فعل در ترکیب با قید تداومی (به مدت دو ساعت) کاملاً طبیعی به نظر رسیده، و هیچ‌گونه تغییر نمودی مشاهده نمی‌شود. در واقع بازه همگن زمانی (بدون نتیجه و تحول) قید تداومی کاملاً با رخداد فعالیت غیراتمام‌پذیر هماهنگ است. اما ترکیب این قید با یک رخداد تحقق‌ی در جمله ۱۹ شرایط معنایی ویژه‌ای را پدید می‌آورد. اگر فعل را با قمر نامشخص (بدون را) در نظر بگیریم، فعل فعالیت و غیراتمام‌پذیر خواهد بود و ترکیب آن با قید تداومی باعث هیچ‌گونه نمودگردانی نخواهد شد. اما اگر قمر درونی فعل را مشخص در نظر بگیریم (با را)، در این حالت فعل تحقق‌ی خواهد بود و جمله معنایی بسیار نشاندار و حاشیه‌ای (تا حد بی‌معنایی) خواهد داشت. بدین صورت که گویی فرد یک خانه‌ی یکسان و مشخص را بارها در یک بازه زمانی دوماهه ساخته است. نشاننداری این تفسیر به تعارض و ناهمگونی گستره‌ی انباشتی و تحولی فعل با بازه زمانی همگن و بی‌نتیجه قید تداومی بازمی‌گردد. این تعارض به حدی جبران‌نشده است که جمله ۱۹ تا حدود زیادی بی‌معنا به نظر می‌رسد، و هیچ تحمیلی نمی‌تواند این تعارض معناشناختی را جبران سازد. در زبان فارسی برای القای تداوم همگن و بی‌نتیجه یک رخداد تحقق‌ی از ساختی مانند جمله ۱۹ استفاده نمی‌شود، بلکه برای القای این مفهوم در حالت بی‌نشان از عنصر فراواژگانی (مشغول بودن) استفاده می‌شود:

۲۳. من به مدت دو ماه مشغول ساختن آن خانه بودم.



در جمله ۲۳ عنصر فراواژگانی مشغول بودن باعث ناقص سازی فعل (با قمر مشخص) شده و خصوصیت اتمام‌پذیری فعل را خنثی کرده است. در واقع این عنصر تنها مراحل میانی رخداد تحقیقی را برجسته کرده، و مرز پایانی عمل را از کانون توجه خارج کرده است.

اما در مثال ۲۰ شاهد پدیدار نمودگردانی (از دستاوردی به فعالیتی تکراری) هستیم. این جمله حاوی یک فعل دستاوردی است که با یک قید تداومی ترکیب شده است. این رخداد حاوی خصایص غیرتداومی، اتمام‌پذیر و پویاست. بدیهی است که خصلت تحولی و نتیجه‌مند رخداد با خصلت همگن و غیرتحولی قید تداومی در تعارض قرار دارد. به علت همین تضاد، فعل دستاوردی به رخداد فعالیتی تکراری تبدیل شده است. بدین شیوه که فعل چندین رخداد همگون تکراری را در یک بازه زمانی متداوم نشان می‌دهد بدون اینکه این بازه‌ی تکراری لزوماً نتیجه و غایت معین و واحدی داشته باشد. لازم به ذکر است که یک رخداد تنها در صورتی نتیجه‌مند لحاظ می‌شود که یک غایت یکسان و واحد (نه چندین نتیجه‌ی تکراری و متعدد) داشته باشد. لذا مشاهده می‌کنیم که قید تداومی برای رفع تعارض معنایی، توانسته خصلت اتمام‌پذیری فعل را سرکوب کند و سپس خصلت تداومی را در قالب تکرار به آن اعطا کند. به صورت خلاصه این قید باعث شده رخداد دستاوردی به فعالیتی بدل گردد. در زیر فرمول مربوط به این تحمیل را می‌بینیم:

$$V (+\text{Dyn}, +\text{Telic}, -\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Dur}, -\text{Telic}) \longrightarrow D V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur})$$

در مثال ۲۱ مشاهده می‌کنیم که فعلی لمحهای با قید تداومی ترکیب شده است. فعل لحظه‌ای به لحاظ فقدان نتیجه‌مند بودن در هماهنگی با بازه زمانی همگن و غیر تحولی قید تداومی قرار دارد. اما ماهیت تداومی قید با خصلت لحظه‌ای فعل متباین و متعارض است. به همین دلیل نوعی تحمیل صورت گرفته است. در واقع رخداد لحظه‌ای فاقد نتیجه به رخداد فعالیتی تکراری بی‌نتیجه بدل گشته است. به عبارت دیگر ترکیب این قید با رخداد لمحهای باعث شده که فعل به فعالیتی تکراری و متداوم بدل شود. در زیر فرمول مربوط به این تحمیل را می‌بینیم:

$$V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, -\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Dur}, -\text{Telic}) \longrightarrow D V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur})$$

در نهایت در مثال ۲۲ شاهد ترکیب یک رخداد ایستا با یک قید تداومی هستیم. به علت هماهنگی خصلت همگون، بی‌نتیجه و متداوم رخداد ایستا با بازه زمانی همگون و فاقد نتیجه قید تداومی هیچ‌گونه تحمیل و نمودگردانی اتفاق نیافتاده است. در نهایت قاعده تحمیل مربوط به قید تداومی را می‌توان به صورت زیر ارائه داد:

۲۴. قاعده تحمیل ناشی از قید تداومی: اگر قید تداومی با یک رخداد اتمام‌پذیر و یا لحظه‌ای ترکیب شد، برای رفع تباین و تعارض معنایی، رخداد مورد نظر باید غیراتمام‌پذیر و متداوم شود.

در ادامه به تعامل قیده‌های بسامدی و انواع طبقات نمودی می‌پردازیم. در زیر موارد مربوط به این ترکیب را می‌بینیم:

۲۵. من چندین بار خانه (را) ساختم.

۲۶. من چندین بار قدم زدم.

۲۷. من چندین بار بازی را بردم.

۲۸. من چندین بار چشمک زدم.

۲۹. من چندین بار او را دوست داشتم.

در جمله ۲۵ شاهد ترکیب رخداد تحققی با یک قید بسامدی هستیم. بدیهی است که اگر خانه را به صورت نامشخص در نظر بگیریم (بدون را) فعل یک فعل فعالیتی خواهد بود. در این حالت ترکیب آن با قید بسامدی کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد و هیچ تحمیلی نیز اتفاق نخواهد افتاد. اما اگر فعل را با قمر درونی مشخص (با را) در نظر بگیریم فعل تحققی و اتمام‌پذیر خواهد بود. اما ترکیب این رخداد نتیجه‌مند با قید بسامدی معنایی نشاندار و حاشیه‌ای را بوجود خواهد آورد. در واقع این جمله فقط در شرایطی معنادار خواهد بود که بگوییم او یک خانه را چندین بار ساخته، سپس خراب کرده و از نو آن را ساخته است. بدیهی است که در این حالت فعل تحققی نخواهد بود چرا که به یک رخداد واحد با یک نتیجه‌ی مشخص اشاره نمی‌کند، بلکه به تکرار یک سری رخداد مشابه اشاره دارد. لذا می‌توان استدلال کرد که ترکیب یک رخداد تحققی با قید بسامدی یک فعل فعالیتی تکراری را به وجود خواهد آورد. در زیر فرمول مربوط به این تحمیل را مشاهده می‌کنیم:

$$V (+\text{Dyn}, +\text{Telic}, +\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Freq}, -\text{Telic}) \longrightarrow D V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur-Freq})$$

در مثال ۲۶ یک فعل فعالیتی با یک قید بسامدی ترکیب شده است. این ترکیب منجر به هیچ تحمیل و نمودگردانی نشده است، چرا که نوعی هماهنگی بین تکرار همگون قید و خصلت غیرتحویلی و بی‌نتیجه‌ی فعل وجود دارد. در واقع هر دو عنصر بر تداوم و بسامد یک عمل بدون اشاره واضح به پایان و غایت آن اشاره دارند. اما در مثال ۲۷ قید بسامدی باعث نمودگردانی فعل دستاوردی شده است، بدین شیوه که رخداد لحظه‌ای دستاوردی حاوی یک نتیجه را به یک رخداد فعالیتی تکراری بدل ساخته است. در این حالت فعل تکرار چندین رخداد همگون و مشابه را روی محور زمانی بدون نقطه پایانی واحدی نشان می‌دهد. به همین شیوه قید بسامدی باعث شده که رخداد لمحهای که فاقد نتیجه و البته لحظه‌ای است تبدیل به یک رخداد فعالیتی تکراری شود (مثال ۲۸). در این دو مورد اخیر قید بسامدی هم نتیجه یکسان و اتمام‌پذیری را خنثی ساخته، و هم اینکه رخداد لحظه‌ای را به تکراری و متداوم بدل ساخته است. تحمیل‌های دو مورد اخیر نتیجه تعارض خصلت بی‌نتیجه و تداومی قید با ویژگی‌های اتمام‌پذیری و لحظه‌ای افعال مورد نظر است. در زیر فرمول مربوط به این تحمیل را می‌بینیم:

$$V (+\text{Dyn}, +/\text{-Telic}, -\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Freq}, -\text{Telic}) \longrightarrow D V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur-Freq})$$

در نهایت باید گفت که جمله ۲۹ بسیار نشاندار و بی‌معنا به نظر می‌رسد. چرا که خصلت همگن و یکدست ایستا با ماهیت تکراری و پویایی قید بسامدی هماهنگی ندارد. در زیر قاعده مربوط به تحمیل ناشی از قید بسامدی را ارائه می‌دهیم:

۳۰. قاعده تحمیل ناشی از قید بسامدی: اگر قید بسامدی با یک رخداد اتمام‌پذیر و یا لحظه‌ای ترکیب شد، برای رفع تباین و تعارض معنایی، رخداد مورد نظر باید غیراتمام‌پذیر و تکراری شود.

در ادامه به ترکیب قید تکمیلی با انواع افعال متفاوت می‌پردازیم:

۳۱. من خانه را در دو ماه ساختم.

۳۲. من در دو ساعت قدم زدم.

۳۳. من بازی را در دو ساعت بردم.

۳۴. او در دو ساعت چشمک زد.

۳۵. من او را در دو ساعت دوست داشتم.

جمله شماره ۳۱ حاوی یک فعل با نمود تحقیقی است. این فعل حاوی ویژگی‌های تدامی، اتمام‌پذیر و پویا است. همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم ترکیب این فعل با قید تکمیلی کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر ترکیب یک رخداد اتمام‌پذیر با یک قید تکمیلی باعث ایجاد تحمیل و یا نمودگردانی در جمله نشده است. در واقع بازه زمانی تحولی، تکمیلی و معطوف به نتیجه این قید با خصلت تداومی و نتیجه‌مند رخداد تحقیقی کاملاً هماهنگ است. اما در جمله ۳۲ شاهد یک فعل فعالیتی هستیم که حاوی ویژگی‌های تداومی، غیراتمام‌پذیر و پویا است. تباین خصلت همگن و غیرنتیجه‌مند این رخداد با قید ناهمگن تکمیلی باعث شده که رخداد حاوی معانی نشاندار و پیچیده شود. در واقع این جمله بدین معنا نیست که فرد به مدت دو ساعت قدم زده است، بلکه در حالتی نشاندار می‌تواند به این معنا باشد که گویی فرد از قبل برنامه‌ی خاصی برای قدم زدن داشته و توانسته آن را در دو ساعت به اتمام برساند. در واقع در این حالت این قید تکمیلی نوعی معنای اتمام‌پذیری و نوعی تقید زمانی را به رخداد نامقید فعالیتی اضافه کرده است. این مورد از مصادیق تحمیل نمودی است که در زیر فرمول مربوط به آن را مشاهده می‌کنیم:

$V (+\text{Dyn}, -\text{Telic}, +\text{Dur}) + \text{Adv} (+\text{Dur}, +\text{Telic}) \longrightarrow DV (+\text{Dyn}, +\text{Telic}, +\text{Dur})$

در جمله ۳۳ نیز شاهد یک فعل دستاوردی هستیم که حاوی خصایص پویایی، غیرتداومی و البته اتمام‌پذیر است. در این جمله نیز ویژگی‌های تکمیلی و زمان ناهمگن قید تکمیلی کاملاً با ویژگی اتمام‌پذیری و معطوف به نتیجه فعل هماهنگ بوده و هیچ‌گونه تحمیل و یا نمودگردانی اتفاق نیافتاده است. اما جمله ۳۴ حاوی یک فعل لمح‌ای است که ویژگی‌های غیرتداومی، غیراتمام‌پذیر و پویا را داراست. تباین خصایص تکمیلی و ناهمگنی قید تکمیلی با ویژگی غیراتمام‌پذیری فعل باعث شده که این جمله فقط در شرایطی خاص و نشاندار معنامند باشد. گویی فرد مورد نظر بعد از دو ساعت تلاش توانسته چشمک بزند. در این حالت گویی خود رخداد به نتیجه و مرز نهایی آن دو ساعت مشخص بدل شده است. به عبارت دیگر گویی چشمک

زدن نتیجه دو ساعت مورد نظر بوده است. مشخص است که در این حالت نیز قید تکمیلی نوعی مرز و تحول را بر ساختار همگن و بی نتیجه‌ی رخداد لمحه‌ای تحمیل کرده است.

V (+Dyn, -Telic, -Dur) + Adv (+ Dur, +Telic) → DV (+Dyn, +Telic, + Dur)

در نهایت جمله ۳۵ حتی در شرایط نشاندار و خاص نیز معنا ندارد. چرا که خصلت همگونی، غیرپویایی، و بی‌نتیجه‌ی رخداد به هیچ وجهی قابلیت هماهنگی با قید تکمیلی را ندارد. در نهایت می‌توان به صورت خلاصه قاعده زیر را برای تحمیل ناشی از قید تکمیلی ارائه داد:

۳۶. قاعده تحمیل ناشی از قید تکمیلی: اگر قید تکمیلی با یک رخداد غیراتمام‌پذیر ترکیب شد، برای رفع تباین و تعارض معنایی، رخداد مورد نظر باید مقید و اتمام‌پذیر شود.

در ادامه به بررسی رابطه قید تعیین‌گر و رخدادهای متفاوت می‌پردازیم:

۳۷. من قبل از اسفند خانه را ساختم.

۳۸. من قبل از ساعت چهار قدم زدم.

۳۹. من قبل از اسفند بازی را بردم.

۴۰. من قبل از ساعت دو چشمک زدم.

۴۱. من قبل از اسفند او را دوست داشتم.

با نگاهی به مثال‌های فوق مشخص می‌شود که حضور قید تعیین‌گر هیچ تأثیری بر نمود فعل ندارد. زیرا این قیده‌ها بیشتر بر زمان دستوری اعمال می‌شوند و تغییری در نمود فعل ایجاد نمی‌کنند. در واقع آنها نقش نقطه‌ی ارجاعی را برای مشخص ساختن موقعیت زمانی رخداد بازی می‌کنند، لذا بر تفسیر زمان درونی رخداد اثری ندارند. آنچه که از موارد فوق روشن گشت این است که تحمیل‌های وارد شده بر افعال تحقیقی، فعالیتی، دستاوردی، لمحه‌ای و ایستا در واقع محصول تعارض ویژگی‌های نمودی آنها با خصایص معنایی قیده‌های مورد بحث است. در نهایت تحمیل و نمودگردانی‌ها در راستای رفع این تعارض و تباین معناشناختی انجام می‌شود.

### نمودگردانی متأثر از نمود دستوری

تفاوت نمود دستوری با نمود واژگانی در این است که نمود واژگانی خصایص درونی یک رخداد را نشان می‌دهد، اما نمود دستوری به تفسیر شناختی زبانمند از رخداد ارتباط دارد. در واقع زبانمند گاهی کل عمل را بازنمایی کرده (نمود دستوری کامل) و گاهی بخشی از عمل را در جمله مفهوم‌پردازی می‌کند (نمود ناقص) (اسمیت، ۱۹۹۷: ۶۲).

الف: طرحواره نمود دیدگاهی کامل: /I.....F/

ب: طرحواره نمود ناقص: I...../////.....F

فراولی (۱۹۹۹: ۳۲۸) نمود ناقص (imperfective aspect) را از نوع نمودهای باز می‌داند، منظور از این اصطلاح این است که نمود ناقص میانه‌ی عمل را برجسته ساخته و پایان آن را نادیده می‌گیرد. به همین سیاق نمود کامل (perfective aspect) نمود بسته خوانده می‌شود زیرا که پایان عمل و نتیجه‌ی آن بازنمایی می‌شود. در زبان فارسی نمود کامل عمدتاً در زمان گذشته‌ی ساده وجود دارد، اما نمود ناقص می‌تواند با عملگرهای استمراری در زمان گذشته و حال ظاهر شود:

۴۲. من خانه را ساختم. (نمود کامل)

۴۳. من داشتم خانه می‌ساختم. (نمود ناقص)

۴۴. من (دارم) خانه می‌سازم. (نمود ناقص)

تعامل نمود دستوری و نمودهای واژگانی در سطح جمله گاهی منجر به تحمیل نمودی می‌شود. در این بخش ما به دو گونه نمود ناقص بسیار مهم در زبان فارسی (می و دارم) می‌پردازیم، و تعامل آنها را با نمودهای واژگانی متفاوت بررسی می‌کنیم.

می و دارم در زبان فارسی هر دو نمود ناقص را نشان می‌دهند؛ اما باید متذکر شد که گستره معنایی می از داشتن بسیار وسیع‌تر است. برای مثال همکرد داشتن فقط برای بیان نمود استمراری کاربرد دارد، در حالی که پیشوند می برای بیان نمود استمراری و عادت‌ی نیز به کار می‌رود. در هر دوی این حالات، وقتی نمود ناقص بر رخدادی تحمیل می‌شود رخداد به لحاظ شناختی نامقید می‌شود؛ بدین شیوه که پایان عمل یا رخداد از بازنمایی بیرون گذاشته می‌شود. در فعل داشتن نوعی تمرکز شناختی باعث می‌شود فقط مراحل میانی عمل برجسته گردد، اما در پیشوند می (غیر از جنبه‌ی استمراری) نوعی نگاه وسیع و عادت‌ی نیز می‌تواند بر فعل تحمیل می‌شود. حال ابتدا به ترکیب نمودنمای استمراری داشتن با انواع رخدادها می‌پردازیم. این نمودنمای استمراری به استمرار و جریان عمل اشاره می‌کند. از سوی دیگر نوعی پویایی و جریان انرژی را نیز در استمرار رخداد برجسته می‌سازد. این خصایص در ترکیب با انواع رخدادها منجر به حالات خاصی می‌شود که در ادامه بررسی می‌کنیم.

۴۵. من داشتم خانه را می‌ساختم. (تحقیق ناقص)

۴۶. من داشتم قدم می‌زدم. (فعالیتی ناقص)

۴۷. آنها داشتند بازی را می‌باختند که کاپیتان کمکشان کرد. (دستاوردی ناقص)

۴۸. او داشت چشمک می‌زد. (لمحه‌ای ناقص)

۴۹. من داشتم ریاضی بلد بودم. (ایستا با ناقص)

۵۰. داشت ازش خوشش می‌اومد.

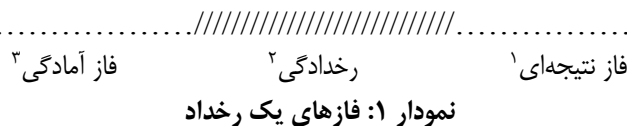
همان‌گونه که از مثال‌های ۴۵ و ۴۶ مبرهن است ترکیب نمود ناقص استمراری و رخدادهای تحقیقی و فعالیتی هیچ‌گونه نمودگردانی را ایجاد نکرده است. هر چند در هر دو جمله پایان رخداد از کانون توجه حذف شده، اما طبقه‌ی نمودی رخدادها تغییر نکرده است. در واقع خصلت تداوم و پویایی این نمودنما با ویژگی‌های پویایی و تداومی هر دو طبقه تحقیقی و فعالیتی در هماهنگی کامل قرار دارد. نمودنمای استمراری بر مراحل

میانی این دو رخداد تمرکز داشته و مراحل میانی را برجسته می‌سازد. در زیر ترکیب خصایص نمودی این دو گونه رخداد را با ناقص‌نمای داشتن می‌بینیم:

V (+Dyn, +Telic, +Dur) + IMP (+ Dyn, -Telic) → DV (+Dyn, IMP (-Telic), + Dur)

V (+Dyn, -Telic, +Dur) + IMP (+ Dyn, -Telic) → DV (+Dyn, IMP (-Telic), + Dur)

اما ترکیب این نمود دستوری با رخداد دستاوردی باعث تغییر معنایی خاصی شده است. در واقع در جمله‌ی ۴۷ نمود ناقص نما مرحله و فاز آمادگی رخداد (مراحل پیش از تحقق رخداد برنده شدن) را برجسته کرده، و خود رخداد لحظه‌ای از بازنمایی کنار گذاشته شده است. در واقع در این مورد نیز نمی‌توان گفت که طبقه نمودی رخداد تغییر کرده است، اما ناقص‌سازی شناختی باعث شده که تنها مراحل آمادگی بازنمایی شوند. در زیر نمودار مربوط به مرحله و فاز آمادگی را می‌بینیم:



اما پرسش این است که به چه دلیل این امر اتفاق می‌افتد. شاید بتوان گفت این امر به دلیل تعارض معنایی میان ویژگی‌های لحظه‌ای رخداد دستاوردی و خصیصهٔ تداومی *داشتن* باشد. داشتن اساساً تنها بر فعالی قابل اعمال است که حاوی تداوم و پیوستگی باشند، و چون اساساً رخدادها دستاوردی تداومی ندارند لذا در ترکیب با این نمود دچار تغییراتی می‌شوند تا این تعارض معنایی حل شود. در این حالت زبانمند تنها فازهای آغازین رخداد را بازنمایی می‌کند و فاز آغازین را با خصیصهٔ تداومی ترکیب می‌کند. زیرا فقط این فاز می‌تواند تداوم داشته باشد. اما این ناقص‌نما خود عمل را (که لحظه‌ای هست) از کانون توجه باز می‌دارد. در این حالت نوعی تحمیل در فاز رخداد اتفاق می‌افتد، اما خصایص اساسی نمود فعل تغییری نمی‌کند.

اما ترکیب این نمود با رخداد لمحهای نیز جالب توجه است. بدین شیوه که وقتی این نمودنما با رخداد لمحهای ترکیب می‌شود رخداد به فعالیتی تکراری بدل می‌گردد (مثال ۴۸). همان‌گونه که گفتیم رخداد لمحهای لحظه‌ای و غیراتمام‌پذیر است. در این حالت وقتی با نمودنمای داشتن ترکیب می‌گردد دچار تعارض معنایی می‌شود، چرا که داشتن با رخدادهای تداومی سازگارتر است. از آنجایی که رخداد لمحهای اتمام‌پذیر نیست، لذا مراحل آغازین و آمادگی نیز ندارد که بشود آن را در ترکیب با داشتن متداوم ساخت. در این حالت نمودنمای استمراری بر خود رخداد لمحهای اعمال می‌شود. اما وقتی یک رخداد بدون فاز لحظه‌ای

1. resultative phase
2. eventuality
3. preparatory phase

با نمودنمای استمراری متداوم ترکیب می‌شود برای حل تعارضات معناشناختی، خود عمل تکرار می‌شود. تکرار عمل برای حل تعارض میان ویژگی تداومی ناقص‌نما و لحظه‌ای بودن رخداد است.

$V (+Dyn, -Telic, -Dur) + IMP (+ Dyn, -Telic, +Dur) \longrightarrow DV (+Dyn, IMP (-Telic), + Dur)$

در پایان باید گفت که نمودنمای داشتن به علت داشتن خصیصه‌ی پویایی با فعل ایستا ناسازگار است. به همین دلیل جمله ۴۹ بی‌معنا به نظر می‌رسد. البته گاهی برای حل این تعارض معنایی، برخی از افعال ایستا در ترکیب با نمودنمای ناقص استمراری به رخداد پویا بدل می‌شوند (مثال ۵۰). در این حالت فعل نوعی تغییر حالت را نشان می‌دهد:

$V (-Dyn, -Telic, +Dur) + IMP (+ Dyn, -Telic, +Dur) \longrightarrow DV (+Dyn, IMP (-Telic), + Dur)$

به صورت خلاصه می‌توان گفت که نمودنمای ناقص در ترکیب با افعال ایستا (به علت تعارض میان پویایی نمود استمراری و ایستایی فعل) باعث تحمیل نمودی شده، و فعل ایستا را به رخدادی پویا بدل می‌سازد. از سوی دیگر این ناقص‌نما در ترکیب با رخداد لمحهای (به علت تعارض میان تداوم داشتن نمود استمراری و لحظه‌ای بودن رخداد و همچنین بدین دلیل که رخداد لمحهای مرحله‌ی آمادگی ندارد) باعث نمودگردانی شده و فعل لمحهای را به رخداد فعالیت‌ی تکراری مبدل می‌سازد. حال می‌توان قاعده‌ی مربوط به تحمیل ناشی از نمود استمراری را به صورت زیر ارائه داد:

۵۱. قاعده‌ی تحمیل ناشی از نمود استمراری: اگر نمود استمراری با یک رخداد ایستا و یا لحظه‌ای ترکیب

شد، برای رفع تباین و تعارض معنایی، رخداد مورد نظر باید پویا و تکراری شود.

حال به نمودنمای ناقص می و ترکیب آن با نمودهای واژگانی می پردازیم. در ابتدا باید متذکر شد که پیشوند می هم بیانگر نمود عادت‌ی و هم استمراری است. از آنجا که نقش می در تحمیل (البته به عنوان بیانگر نمود استمراری) شبیه به همکرد داشتن بوده، و نتایج مشابهی را پدید می‌آورد از بیان این جنبه از معنای می در اینجا پرهیز می‌کنیم. لذا در ادامه فقط به بعد عادت‌ی می‌پردازیم. در زیر ترکیب این نمودنمای عادت‌ی را با انواع افعال می‌بینیم.

۵۲. من خانه می‌ساختم.

۵۳. من نقش کوه سیلان را می‌کشیدم.

۵۴. من قدم می‌زدم.

۵۵. من بازی را می‌بردم.

۵۶. من چشمک می‌زدم.

۵۷. او این مسئله را می‌داند.

می در کل نمود ناقص (عادت‌ی و استمراری) را تداعی می‌کند. در کل تفاوت می با داشتن در این است که داشتن برای تمرکز بر یک لحظه‌ی میانی رخداد عمل می‌کند و همین‌طور خصیصه‌ی پویایی دارد، این در

حالی است که می‌لروما با خصیصه پویایی و تمرکز کانونی بر مرحله میانی رخداد محدود همبسته نیست. به همین دلیل می‌تواند معنای عادت را نیز القا کند. برای مثال در حالت عادت می‌بر مرحله میانی خاصی تمرکز نمی‌کند بلکه بر نوعی گستره زمانی بدون پایان مشخص اشاره دارد. همچنین می‌به این علت که دید گسترده (نامقیدی) داشته، لزوماً معنای پویایی ندارد، و حتی گاهی با افعال ایستا هم می‌آید. شاید بتوان گفت می‌نوعی ناقص نماست که به گستره زمانی طولی ارجاع دارد که پایان آن نامشخص است. به همین دلیل است که نمود عادت عمده با این نمودنما می‌آید. تمام جملات فوق به دلیل خصلت دوگانه‌ی پیشوند می‌هم می‌توانند معنای استمرار داشته باشند و هم معنای عادت. اما در اینجا ما تنها جنبه عادت را در نظر می‌گیریم.

در جمله ۵۲ یک فعل تحقیقی وجود دارد، اما بدین دلیل که قمر درونی آن نامشخص بوده فعل به فعالیت بدل شده است، اما سپس این فعل در ترکیب با پیشوند می‌به یک رخداد عادت ایستا بدل شده است. در این حالت جمله بیانگر شغل و یا عادت گوینده است. لازم به ذکر است که در معناشناسی نمود هر رخداد عادت نوعی رخداد ایستا در نظر گرفته می‌شود. اما در مثال ۵۳ یک رخداد تحقیقی با قمر درونی مشخص وجود دارد. این رخداد در ترکیب با نمودنمای می‌هم می‌تواند نشان از یک عادت باشد و هم بیانگر یک رخداد در حال جریان. در حالت عادت می‌تواند بدین معنا باشد که فرد عادت (یا وظیفه تکراری) کشیدن نقش کوه سبلان را داشته است. در مثال ۵۴ نیز یک رخداد فعالیت را می‌بینیم که در ترکیب با می‌هم می‌تواند بیانگر یک رخداد مستمر و هم یک عادت روزانه باشد. در حالت عادت جمله می‌تواند عادت فرد را به قدم زدن نشان دهد. در تمام این حالات اگر معنای عادت را در نظر بگیریم مشخص است که ترکیب نمودنمای عادت می‌با این دو رخداد پویا (تحقیقی و فعالیت) نوعی نمودگردانی را پدید آورده است. بدین شیوه که یک رخداد پویا (تحقیقی یا فعالیت) را به رخداد ایستا (عادت ایستا و غیر پویا است) بدل ساخته است. در واقع تعارض میان خصیصه ایستایی نمودنما و ویژگی پویایی رخدادها در نهایت منجر به خنثی شدن ماهیت پویای این رخدادها شده است. در زیر فرمول مربوط به این تحمیل را مشاهده می‌کنیم.

V (+Dyn, -/+Telic, +Dur) + IMP-HABIT (- Dyn, -Telic, +Dur) → DV (- Dyn, -Telic-, + Dur)

در جملات ۵۵ و ۵۶ نیز شاهد ترکیب نمودنمای می‌با رخدادهای دستاوردی و لمحهای هستیم. اگر جنبه استمرار می‌را کنار بگذاریم، و دو رخداد را به صورت عادت در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که این نمودنما دو رخداد پویا را به رخداد ایستا و غیرپویا و البته متداوم بدل ساخته است. در این حالات این جملات عادت و رویه گوینده را به چشمک زدن و یا همیشه برنده شدن نشان می‌دهد. در این موارد نیز نمودنمای عادت برای رفع تعارض میان ویژگی پویای رخدادها و خصلت ایستای نمود عادت، خصیصه پویایی افعال را خنثی کرده است و همین‌طور آنها را متداوم ساخته است. در زیر نیز فرمول مربوط به این تحمیل را مشاهده می‌کنیم:



V (+Dyn, -/+Telic, -Dur) + IMP-HABIT (- Dyn, -Telic, +Dur) → DV (-Dyn, -Telic-, + Dur)

در پایان باید گفت که پیشوند ناقص‌ساز می به راحتی با یک فعل ایستا (مثال ۵۷) ترکیب شده است. در زیر قاعدهٔ مربوط به تحمیل ناشی از نمودنمای عادت می را مشاهده می‌کنیم:

۵۸. قاعدهٔ تحمیل ناشی از نمود عادت: اگر نمود عادت با یک رخداد پویا و یا لحظه‌ای ترکیب شد، برای رفع تباین و تعارض معنایی، رخداد مورد نظر باید ایستا و متداوم شود.

در پایان باید گفت که نمود کامل در زبان فارسی تنها در زمان گذشتهٔ ساده اتفاق می‌افتد. مثال‌های زیر نشان می‌دهد که نمود کامل هیچ‌گونه نمودگردانی و تحمیلی را به وجود نمی‌آورد.

۵۹. او قدم زد.

۶۰. او خانه را ساخت.

۶۱. او به قله رسید.

۶۲. او عطسه کرد.

۶۳. او علی را دوست داشت.

البته دلیل اینکه تعارضی معنایی بین نمود کامل و افعال متفاوت وجود ندارد، ارتباط وثیقی با ماهیت زمان گذشته دارد. در واقع چون نمود کامل تنها در زمان گذشته وجود داشته، و همچنین بدین دلیل که زمان گذشته تعاملی خنثی با ماهیت نمودی افعال دارد لذا هیچ نمودگردانی در این موارد پدید نمی‌آید.

### زمان و نمودگردانی

زمان ارتباط بسیار پیچیده‌ای با نمودهای واژگانی دارد. در معناشناسی منطقی زمان به‌مثابهٔ یک عملگر تلقی می‌شود که بر محتوای گزاره‌ای یک جمله اعمال می‌شود. بدین دلیل که زمان آخرین عملگر منطقی اعمال شده بر گزاره است این عملگر بر تمام محتوای گزاره اعمال شده و تغییراتی را بر آنها تحمیل می‌کند. در واقع به تعبیر اسمیت (۱۹۹۷) و دیسوارت (۱۹۹۸) زمان در تعیین نمود بر رخداد و دیگر عملگرها حاکمیت دارد. لنگاکر (۲۰۰۸، ۲۰۱۱) نیز به پدیدار زمان و نسبت آن با تحمیل نمودی می‌پردازد. به اعتقاد او نسبت زمان با نمودهای گوناگون مبتنی بر نوعی عدم تقارن است؛ بدین شیوه که زمان گذشته توانایی این را دارد که تمام انواع نمودهای متفاوت را به‌عنوان ورودی خود بپذیرد بدون اینکه هیچ تحمیل و یا نمودگردانی خاصی را بر آنها اعمال کند. این در حالی است که زمان حال محدودیت‌های معناشناختی زیادی را بر داده‌های ورودی خود اعمال می‌کند. به اعتقاد او ساختار رخدادی و فازیکی افعال را نمی‌توان در زمان حال به صورت کامل بازنمایی کرد، دلیل این امر این است که زبانمند نمی‌تواند رخدادی را در لحظه‌ی حال توصیف کند که مدت زمان آن با مدت زمان سخن گفتن انطباق داشته باشد. در واقع همپوشانی مدت زمان گفتار با مدت زمان رخداد جز در مواردی معدود (مانند گزارش فوتبال یا جملات امری) ناممکن است. لذا همیشه مدت زمان گفتار کمتر از مدت زمان رخداد خواهد بود، و این امر باعث می‌شود که زمان حال عمدتاً رخدادها را به صورت

ناتمام و یا نامقید (بدون مرز پایانی) بازنمایی کند. لنگاکر (۲۰۱۱: ۴۶) این مسئله را به صورت مشکل همپوشانی زمانی (temporal coincidence) مطرح می‌کند. در واقع چون در زمان حال همیشه نوعی همپوشانی بین زمان گفتار و زمان رخداد وجود دارد، لذا فرد زمان کافی برای توصیف یک رخداد کامل را نداشته، و به همین دلیل زمان حال همیشه تفسیری نامقید را بر انواع نمودهای موقعیتی تحمیل می‌کند. به همین دلیل رخدادهای در زمان حال همیشه نامقید (unbound) و ناقص هستند، یعنی مرزهای پایانی آنها نامشخص است. اما رخدادهای در زمان گذشته می‌توانند بدون تغییر ظاهر شوند، بدین دلیل که فاصله میان زمان رخداد و زمان گفتار آنقدر هست که بتوان رخداد را به صورت کامل و بدون جرح و تعدیل روایت کرد. ابتدا به رابطه زمان گذشته با انواع نمودهای موقعیتی می‌پردازیم. در زمان گذشته تمام رخدادهای نمودی می‌توانند بدون نمودگردانی با زمان گذشته ترکیب شوند. در واقع زمان گذشته توانایی بیان همه طبقات نمودی را داشته، و هیچ تعارض خاصی با هیچکدام ندارد. به دلیل همین هماهنگی ترکیب زمان گذشته با تمام رخدادهای منجر به هیچ تحمیلی نمی‌شود.

۶۴ او قدم زد.

۶۵ او مشقش را نوشت.

۶۶ او بازی را برد.

۶۷ او چشمک زد.

۶۸ او علی را دوست داشت.

البته ذکر این نکته ضروری است که در زمان گذشته رخدادهای می‌توانند با نمودنهای ناقص و استمراری (می و داشتن) نیز ترکیب شده و ناقص شوند. در این حالت بدون شک شاهد تحمیل و نمودگردانی خواهیم بود. اما این تحمیل ناشی از عملگرهای ناقص‌ساز هستند، و لزوماً ربطی به زمان گذشته ندارند. به علت توضیح این موارد در بخش قبل از ذکر آنها در اینجا خودداری می‌کنیم. در کل زمان گذشته توانایی بیان نمود ناقص و کامل را بدون محدودیت دارد. به همین دلیل می‌گوییم که زمان گذشته یک عملگر منطقی است که محدودیتی معناساختی خاصی را بر داده‌های ورودی خود اعمال نمی‌کند.

حال اجازه دهید به رابطه بین زمان حال و نمودهای واژگانی بپردازیم. در واقع زمان حال برخلاف زمان گذشته محدودیت‌های زیادی را بر نمودهای واژگانی اعمال کرده و به همین دلیل عامل بسیاری از نمودگردانی‌ها است. همان‌گونه که گفتیم در زمان حال، زمان سخن گفتن و زمان رخداد با هم همپوشانی دارند (ریشناخ، ۱۹۴۷؛ کامری، ۱۹۸۵؛ کلین، ۱۹۹۴؛ لنگاکر، ۲۰۱۱). به همین دلیل، در زمان حال دامنه محدود زمانی در دسترس هیچ‌گاه نمی‌تواند کل رخداد را دربرگیرد. به همین دلیل فرد برای توصیف یک رخداد (حتی رخداد لحظه‌ای) آن را به صورت ناقص و یا نامقید بازنمایی می‌کند. نکته جالب توجه در زبان فارسی این است که چون زمان حال همیشه به صورت ناقص ظاهر می‌شود، لذا هرگز از پیشوند می جدا نمی‌گردد (جز در مورد افعال امری). یعنی زمان حال همیشه ویژگی ناقص بودن و یا نامقید بودن را بر انواع متفاوت رخدادهای تحمیل می‌کند. همین امر باعث می‌شود که تمام رخدادهای توصیف شده در زمان حال

نامقید بوده، و به همین دلیل نمودگردانی‌های جالب توجهی نیز اتفاق می‌افتد. به دلیل تحمیل ویژگی نامقید از سوی زمان، تنها مراحل میانی این رخدادها بازنمایی می‌شود. حال با توجه به این مقدمات اجازه دهید که به نمودگردانی‌های ناشی از زمان حال بپردازیم:

۶۹. او همین حالا بازی می‌کند.

۷۰. او همین الان خانه را می‌سازد.

۷۱. او همین الان بازی را می‌برد.

۷۲. او همین الان چشمک می‌زند.

۷۳. او (همین حالا) علی را دوست دارد.

جملات ۶۹ و ۷۰ حاوی دو رخداد فعالیت و تحقیقی هستند. ترکیب آنها با زمان حال باعث شده که این رخدادها ناقص شوند (با پیشوند می ظاهر شده‌اند). لذا تنها مراحل میانی آنها بازنمایی شده است. بازنمایی مراحل میانی این رخدادها هیچ نمودگردانی را سبب نشده است، چرا که این رخدادها تداومی بوده و دارای مراحل میانی نیز هستند. به همین دلیل هیچ تعارض معناشناختی پدید نیامده است. اما ذکر این نکته ضروری است که خصلت اتمام‌پذیری و نتیجه‌مند رخداد تحقیقی به دلیل نامقید بودن زمان حال از کانون توجه کنار گذاشته شده است. در زیر فرمول این ترکیب را می‌بینیم:

V (+Dyn, -/+Telic, +Dur) + PRES (unbound) → DV (+Dyn, -Telic, + Dur)

در مثال ۷۱ یک رخداد دستاوردی با زمان حال ترکیب شده است. در این حالت نوعی تعارض معنایی بین خصلت لحظه‌ای و خصلت نامقید زمان حال وجود دارد، بدین دلیل که رخداد لحظه‌ای قابلیت تداوم ندارد و نمی‌توان مراحل میانی آن را برجسته ساخت. به عبارت دیگر نمی‌توان بخش‌هایی از رخداد را بازنمایی کرده و بخش‌های پایانی آن را از کانون توجه خارج کرد. این امر بدین دلیل است که این رخداد لحظه‌ای قابلیت تقسیم ندارد. برای رفع این تعارض، تنها مرحله آمادگی رخداد در راستای ناقص‌سازی برجسته شده و خود رخداد از مفهوم‌پردازی کنار گذاشته می‌شود. در این حالت این جمله بدین معنا خواهد بود که او در حال و نزدیک به برنده شدن است.

جمله شماره ۷۲ حاوی یک رخداد لمح‌های است که تحت تأثیر ناقص‌سازی زمان حال قرار گرفته است. در این حالت نیز نوعی تعارض معنایی میان خصلت لحظه‌ای رخداد و برجسته شدن مراحل میانی در زمان حال وجود دارد. از سویی چون رخداد لمح‌های اتمام‌پذیر نیست لذا مرحله آمادگی ندارد که بتواند با برجسته ساختن آن این تعارض را حل کند. لذا رخداد به فعالیت تکراری بدل می‌شود تا بتواند با خصلت نامقید زمان حال هماهنگ شود. در واقع این مشکل بدین صورت حل می‌شود که رخداد به فعالیت تکراری بدل شده و چندین رخداد همگون در کنار هم بازنمایی می‌شوند. زمان حال تنها بخشی از این رخدادهای تکراری را برجسته ساخته و به این شیوه مشکل تعارض معنایی حل می‌شود. در زیر ترکیب زمان حال را با نمود لمح‌های مشاهده می‌کنیم.

V (+Dyn, -Telic, -Dur) + PRES (unbound) → DV (+Dyn, -Telic, +Dur-repetitive)

اما افعال ایستا به راحتی با زمان حال ناقص ترکیب می‌گردند. چون این افعال همگون هستند و در زمان حال به هر کدام از آن بخش‌ها ارجاع داده شود، گویی به همه آنها ارجاع داده شده است. در واقع مراحل میانی، آغازی و پایانی این رخدادها یکسان است و ارجاع به یک مرحله می‌تواند ماهیت مراحل دیگر را نیز بازنمایی کند. به همین دلیل مراحل این ترکیب هیچ تعارض معناشناختی خاصی را به وجود نمی‌آورد. از سوی دیگر خود رخدادهای ایستا نامقید و بی‌پایان می‌باشند، لذا در ترکیب با یک زمان نامقید هماهنگی معنایی کاملی از خود نشان می‌دهند. در زیر می‌توان قاعدهٔ مربوط به تحمیل ناشی از زمان حال را به صورت زیر ارائه داد:

۷۴. قاعدهٔ تحمیل ناشی از زمان حال: اگر زمان حال با یک رخداد لحظه‌ای ترکیب شد، برای رفع تباين و تعارض معنایی میان نامقید بودن زمان حال و لحظه‌ای بودن رخداد، یا مرحلهٔ آمادگی رخداد باید برجسته گردد و یا اینکه بخش‌هایی از توالی تکراری همگون رخداد برجسته شود.

در پایان می‌توان گفت که زمان حال بر تمام نمودهای موقعیتی و عملگرهای نمودی دیگر (قید، ساختار موضوعی و نمودهای دستوری) در تعیین نمود جمله حاکمیت دارد؛ چرا که هیچ کدام از این موارد نمی‌توانند ناقص سازی زمان حال را خنثی کنند. مثال زیر این مورد را به روشنی نشان می‌دهد.

۷۵. او در دو ساعت خانه را می‌سازد. (تحقیقی ناقص در زمان حال)

علی‌رغم اینکه قید تکمیلی نتیجه‌مند بودن یک رخداد تحقیقی (با قمر درونی مشخص) را تشدید کرده است، اما بازهم نمود جمله در حضور زمان حال ناقص شده است. از سوی دیگر همان‌گونه که در بخش قبل دیدیم عملگرهای قیدی و نمودهای دستوری نیز بر نمودهای موقعیتی در تعیین نمود نهایی جمله اولویت دارند. اما پرسش اینجاست که در بین قیدها و نمودنمای ناقص کدام یک اولویت بیشتری دارند. در واقع حتی اگر قید تکمیلی با یک رخداد تحقیقی بیاید، در حضور عملگرهای نمود دستوری ناقص باز هم فعل ناقص خواهد بود و اتمام‌پذیری فعل خنثی خواهد شد. مثال زیر نیز این مورد را به روشنی نشان می‌دهد:

۷۶. او دارد در یک ساعت این مسافت را طی می‌کند.

می‌بینیم که نمودنمای ناقص در تعیین نمود نهایی جمله از رخداد و قید تکمیلی پیشی گرفته است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که نمودنمای ناقص در تعیین نمود نهایی جمله بر قیدها حاکمیت دارد. در نهایت باید متذکر شد که چون زمان گذشته به نسبت تمام نمودها خنثی عمل می‌کند، لذا ضرورتی به بررسی آن در سلسله مراتب تحمیل نمودی نیست. با توجه به این مباحث می‌توان سلسله مراتب حاکمیت نمودی (از راست به چپ) را در زبان فارسی به صورت زیر نشان داد:

عملگر زمان حال > عملگر ناقص ساز > عبارات قیدی > نمودهای موقعیتی

## نتیجه‌گیری

در این جستار تعامل انواع قیدها، نمودهای دستوری و زمان دستوری با پنج طبقه از نمودهای واژگانی بررسی شد. در مواردی ترکیب مشخصه‌های معنایی این عملگرها با ویژگی‌های معنایی نمودهای موقعیتی نوعی تعارض و تباین معناشناختی را پدید می‌آورد. پدیدار تحمیل و نمودگردانی در واقع برای رفع این تعارض معناشناختی است. در نتیجه این فرایند، نمود واژگانی افعال در جمله برای هماهنگی با ابعاد معنایی دیگر عناصر حاضر در جمله تغییر می‌کند. جستار حاضر نشان داد که در نتیجه تعارض معنایی میان مشخصه‌های معنایی قید تکمیلی و رخدادهای غیراتمام‌پذیر، نمودهای فعالیت و لمحهای اتمام‌پذیر و مقید می‌گردند. همین‌طور نشان داده شد که در نتیجه تعارض میان ویژگی‌های معنایی قید تداومی با رخدادهای اتمام‌پذیر و لحظه‌ای، نمودهای تحقق، دستاوردی و لمحهای به ترتیب فعالیت و فعالیت تکراری می‌شوند. به همین شیوه به دلیل تباین معنایی میان خصایص معنایی قید بسامدی و رخدادهای اتمام‌پذیر و لحظه‌ای، نمودهای تحقق، دستاوردی و لمحهای به فعالیت بدل می‌شوند.

بررسی تعامل نمود کامل ناقص با نمودهای واژگانی نشان داد که ترکیب نمود کامل با انواع رخدادهای منجر به هیچ‌گونه تحمیلی نمی‌شود. اما ترکیب نمود ناقص با رخدادهای متفاوت مواردی را از نمودگردانی پدید می‌آورد. در واقع به علت تباین معنایی میان نمود استمراری و رخدادهای ایستا و لحظه‌ای، نمودهای ایستا و لمحهای به ترتیب به تحقق و فعالیت تکراری بدل می‌شوند. همین‌طور ترکیب نمود عادی با رخدادهای پویا منجر به ایستا شدن این رخدادهای می‌شود، چرا که نوعی تعارض معنایی میان ایستایی و پویایی در این ترکیب پدیدار می‌شود. در نهایت نشان داده شد که زمان حال به علت ویژگی نامقید بودن باعث نمودگردانی رخدادهای لحظه‌ای شده و نمود لمحهای را به فعالیت تکراری بدل می‌سازد. جستار حاضر در نهایت نشان داد که سلسله مراتب این عملگرها (از راست به چپ) در تعیین نهایی نمود جمله به صورت زیر است:

عملگر زمان حال > عملگر ناقص ساز > عبارات قیدی > نمودهای موقعیتی

طبق این قاعده زمان حال بر تمام عملگرهای زمانی و نمودی در جمله حاکمیت دارد.

## منابع

- چراغی، زهرا و کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۹۲). طبقه‌بندی افعال زبان فارسی بر اساس ساخت رویدادی و نمودی، پژوهش‌های زبانی، ۴۱-۶۰.
- رضایی، والی (۱۳۹۱)، نمود استمراری در فارسی معاصر، فنون ادبی، ۷۹-۹۲.

- دستلان، مرتضی؛ محمدابراهیمی، زینب؛ مهدی بیرقदार، راضیه و روشن، بلقیس (۱۳۹۳)، نمود در زبان فارسی، نگاهی نو بر پایه رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی، جستارهای زبانی، ۱-۲۰.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹)، افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی، ادب پژوهی، ۹۳-۱۱۰.
- Bybee, J., Perkins, R., & Pagliuca, W. (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. Chicago/London: University of Chicago Press.
- Comrie, B. (1976), *Aspect*. New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Comrie, B. (1985), *Tense*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cortés-Rodríguez, F. (2014), Aspectual features in Role and Reference Grammar: A layered proposal. *Revista Espanola de Linguística Aplicada*. 23-53.
- De Swart, H. (1998), Aspect Shift and Coercion. *Natural Language & Linguistic Theory*, 347-385.
- De Swart, H., & Verkuyl, H. (1999), Tense and Aspect in Sentence and Discourse. electronic Manuscript.
- De-Swart, H. (2002), Tense, aspect and coercion in a cross-linguistic perspective. *Proceedings of the Berkeley Formal Grammar conference University of California*. Edit, Berkeley Miriam Butt and Tracy Holloway King. CSLI Publications.
- Dowty, D. (1979), *Word Meaning and Montague Grammar*. Boston and London: D. Reidel Publishing Company.
- Frawley, W. (1999), *Linguistic Semantics*. New York and London: Routledge.
- Hojatollah-Taleghani, A. (2008), *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamin Publishing Company.
- Klein, W. (1994), *Time in language*. London: Routledge.
- Langacker, R. W. (1982), Remarks on English Aspect. In P. J. Hopper, *Tense-Aspect: Between Semantics and Pragmatics* (pp. 265-304). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin Publishing.
- Langacker, R. W. (2008), *Cognitive Grammar: A basic Introduction*. Oxford New York: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. (2011), The English present: Temporal Coincidence vs. Epistemic Immediacy. In A. Patard, & F. Brisard, *Cognitive Approaches to Tense, Aspect, and Epistemic Modality* (45-86). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Michaelis, L. (2004), Type shifting in construction grammar: An integrated approach to aspectual coercion. *Journal of Cognitive Linguistics*. 1-67.
- Moens, M. & Steedman, M. (1988), Temporal Ontology and Temporal Reference. *Computational Linguistics* 14(2). 15-28.
- Pustejovsky, J. (1995), *The generative lexicon*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Reichenbach, H. (1947), *Elements of Symbolic Logic*. New York: The Macmillan Company.
- Smith, C. S. (1997), *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.
- Vendler, Z. (1967), *Linguistics in Philosophy*. Ithaca and London: Cornell University Press.
- Verkuyl, H. J. (1993), *A Theory of Aspectuality: The Interaction Between Temporal and Atemporal Structure*. New York and Cambridge: Cambridge University Press.

- Verkuyl, H. J. (1972), *On the Compositional Nature of the Aspect*. Springer-Science and Business Media.
- Verkuyl, H. J. (2005), *Aspectual Composition: Surveying the Ingredients*. In H. Verkuyl; H. De-Swart and A. Van-Houtin, *Perspectives on Aspects*. Springer: 19- 41.